

## نقدی بر مقاله آقای مژده

(نگاهی نو به تاریخ استقلال)

هفته قبل نامه یی از شخصیت ملی و وطن پرست افغان جناب محمد داوود مومند مقیم امریکا در یافتم که کاپی مقاله «نگاهی نو به تاریخ استقلال» از قلم آقای مژده را بهمراه داشت. آقای مومند از من خواسته بود تا این مقاله را که در افغان جرمن آنلاين به نشر رسیده با دقت بخوانم و نظرم را در مورد آن ابراز کنم. من این مقاله را از نظر گذراندم، با تأسف و تأثر باید بعرض برسانم که یکی از بدترین مقالاتی که افغان جرمن آنلاين تا کنون به نشر سپرده است، همین مقاله است. دریک نگاه کلی میتوان گفت که این مقاله چون انفجار یک بمب انتحاری کم از کم ده یازده هدف را مورد تخریب قرار داده است، که عبارت باشند از:

- ۱- شاه امان الله به اشکال مختلف مورد استهزا و توهین قرار گرفته است.
  - ۲- غبار، مورخ درباری و دروغ پرداز معرفی شده است و در عوض حسن آیبیک (هندوستانی) بیشتر مدار اعتبار قرار گرفته است.
  - ۳- در جنگ استقلال، قوت های افغانی بسرکردگی سپهسالار محمد نادرخان موفق به فتح قلعه تل نشده اند. نویسنده میگوید که آنچه مرحوم غبار از رشادتهای مجاهدین افغان در مقابل انگلیسها بیان کرده، همه دروغ و گزافه گویی است و لی گفته های حسن آیبیک هندوستانی درست و قابل باورمی باشد. (از کجا معلوم که حسن آیبیک خود گماشته انگلیس در افغانستان نبوده باشد؟)
  - ۴- فرمان متارکه جنگ از جانب شاه امان الله، شکست نادرخان را به پیروزی مبدل کرده است.
  - ۵- در این مقاله محمود طرزی، نخستین وزیرخارجه رژیم امانی به عنوان خدمتگار انگلیس ها معرفی شده است و دلیل آن مسدود کردن دفاتر حکومت موقت هند در کابل بعد از بازگشت طرزی از مذاکرات منصوری هند نشانی شده است.
  - ۶- امان الله خان روشنفکر نبود، بلکه یک متجدد بود.
  - ۷- امان الله خان، جنگ استقلال را بخاطر انحراف ذهنیت مردم از دست داشتن در قتل پدر خود، به پیش کشیده بود، ورنه او در اندیشه استقلال کشور نبوده است.
  - ۸- امان الله خان به مشورت مولوی عبیدالله سندی جنگ برضد انگلیسها را براه انداخته بود. مژده میخواهد بگوید که دراین تصمیم شاه اعضای مشروطیت دوم نقشی نداشته اند.
  - ۹- امان الله خان پس از خلع قدرت دوباره با نادرخان از در سازش پیش آمد و یاران مبارز خود را فراموش کرد و در چنین شرایطی غبار هم مجبور شد مثل استاد خلیلی و استاد سلجوقی و داوی به خاندان آل یحیی تسلیم شود و نوشتن افغانستان در مسیرتاریخ او و قهرمان ساختن نادرخان در جنگ تل و ترسو نشان دادن امان الله، کلان ترین خدمت غبار به خاندان نادرشاه است.
  - ۱۰- دراین مقاله روحیه استقلال طلبی هندی ها و سندی ها برجسته تر از روحیه آزادی طلبی افغان ها و بخصوص مشروطه طلبان افغان نشان داده شده است که همین نکته شک و تردید انسان را نسبت صداقت گفتار و تحلیل آقای مژده برمی انگیزاند.
  - ۱۱- عمده ترین پیام مقاله آقای مژده به مردم افغانستان اینست که افغانها نتوانسته اند استقلال خود را از انگلیس ها بدست بیاورند، بلکه انگلیس ها باوجود ضعف در سرکوبی شورشهای مردم هند، مبارزین افغان را در تمام جبهات جنگ استقلال شکست داده و بنابراین شاه امان الله و محمود طرزی با واگذاری سرزمین های آنسوی خط دیورند بعنوان وجه المصلحه به انگلیس، انگلیس را راضی به قبول استقلال افغانستان کرده اند، پس این استقلال برای افغانها یک کار افتخار آمیز نیست.
- خلاصه اگر مجموعه جوانب سوء این مقاله را کوتاه کنیم باید گفت که دراین مقاله چهار شخصیت مهم و محوری مشروطیت دوم با دو مسئله بسیار پراهمیت حیات سیاسی افغانستان بشدت مورد تخریب قرار گرفته اند. چهار شخصیت مورد حمله دراین مقاله عبارتند از:
- ۱- تخریب شاه امان الله غازی،
  - ۲- تخریب جنرال محمد نادر خان،

۳- تخریب غبار، مؤرخ نامورکشور و عضو رادیکال جنبش مشروطیت دوم و سوم،  
۴- تخریب محمود طرزی، رهبر و بنیان گذار سراج الاخبار و جنبش مشروطیت دوم.  
افزون بر این دو مسئله پر اهمیت سیاسی: یکی استقلال سیاسی افغانستان و دیگری اهداف استقلال طلبی مشروطه خواهان دوم زیر سوال قرار گرفته است.

در زیر با نقل پراگراف هایی از متن مقاله (آبی روشن) نکات فوق الذکر نشان داده می شود و دلایلی برای تردید آنها با رنگ آبی سرمه نی و نتیجه با رنگ سیاه پیشکش خواهد شد.

## ۱- تخریب غبار و جنرال محمد نادرخان

آقای مژده در مقاله (نگاه نو به تاریخ استقلال) مینویسد: "هشتاد و ششمین سالروز استقلال کشور را پشت سر نهادیم. مقداری در مورد شهامت اجداد ما سخن گفتیم که چگونه پوزه استعمار را به خاک مالیدند و کمی هم به دشمنان امروز کنایه گفتیم که از تاریخ درس بگیرند بدون اینکه به این مسأله پرداخته باشیم که خود تا چه حد از تاریخ درس عبرت آموخته ایم .... قبل از پرداختن به اصل مسئله نخست به مطلبی می پردازم که من با نویسنده محترم در آن مورد توافق ندارم. ایشان اشخاص ذیل را روشنفکران خاین و درباری می خوانند: صباح الدین کشکی، اکبر اعتمادی، صلاح الدین سلجوقی، سید قاسم رشتیا، صدیق فرهنگ، حسن شری، اسحاق عثمان، هاشم میوندوال). البته در این مقاله شخصی به نام محمد علی\* مؤرخ نیز مورد لعن و طعن قرار گرفته که شناخته شده نیست."

سپس آقای مژده در اشاره به مقاله نشریه همبستگی غر (شماره ۱۴) که گفته بود: "... اگر ملت افغانستان بخت داشتن تاریخ نویس ارجمند و مبارزی چون غلام محمد غبار را نمی داشت شاید امروز این عصاره های استبداد و ارتجاع بر بنیاد رژیم های مخدوم و مقامات کلانی که احراز کرده بودند هرکدام را رجل بزرگوار و خدمتگزار بی همتای کشور می پنداشتند." چنین مینگارد:

"سؤال اینست که این ترجیح بلا مرجح در مورد مرحوم غبار ناشی از چیست؟ اگر دلیل خدمتگزاری به دولت وقت است، مرحوم غبار نیز از این قاعده مستثنی نیست. مقاله وی تحت عنوان "اقتصاد ما" که به اشاره شاه محمود خان علیه مجید زابلی وزیر اقتصاد وقت نوشته شده بود نشانه یی از درگیری وی در منازعه های ذات الیبنی دربار است. دربار تلاش داشت تا زابلی ثروتمند را از صحنه بیرون کند؛ زیرا گمان داشت که وی در پشت پرده، ویش زلمیان را تمویل می نماید. این نکته روشن است که مرحوم غبار در اواخر از مخالفت با دولت دست برداشت و به همان راهی رفت که دیگران قبل از وی رفته بودند. دیگرانی چون استاد خلیلی، عبدالهادی داوی و ... این سخن در نگوهرش از غبار نیست وقتی امان الله خان با بیرون شدن از افغانستان یاران پیشین را فراموش کرد و با تخت نشینان بعد از خود از در سازش در آمد، یاران وی با آن همه شکنجه و زندان که تحمل کردند باز هم باید به وی وفادار می ماندند؟ بیایید خود را در موقف آنان قرار دهیم آیا راه دیگری وجود داشت؟

به نظر صاحب این قلم مقایسه جنایت کارانی چون سید شریف سرباور و حسن شری با صلاح الدین سلجوقی که تقویم انسانش الهام بخش کسانی چون دکتر علی شریعتی بوده است با انصاف سرسازگاری ندارد. و اما غبار پیشرو راهی است که از نادرخان قهرمان تل ساخت و امان الله خان و دربارش را به بزلی و سازش با انگلیس متهم نمود. این بزرگ ترین خدمتی بود که وی به نادرخان کرد. افغانستان در مسیر تاریخ را ورق می زنیم. غبار در صفحه ۷۶۸ در رابطه به جنگ تل می نویسد:

سپهسالار محمد نادرخان در ۲۶ می ۱۹۱۹ به طور ناگهانی با ده هزار لشکر ملی از مردم خوستی و وزیر و غیره و سه هزار عسکر منظم و دو توپ هاوتزر و هفت توپ دیگر در محاذ تل رسید، این قوا بلا درنگ نقاط حاکم و قصبه تل را اشغال کرد و در ۲۸ می در زیر باران گلوله طیاره های دشمن (در طی همین بمباران طیارات انگلیسی بود که احمد جان خان کمیدان کابلی شهید شد (قلعه جنگی تل را زیر آتش هاوتزرها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل و چوب و آذوقه قلعه را با استیشن های بیسیم و ریل آتش زد. قطعات) فرانتیر آنتیبری (دشمن از موضع خود فرار کرد و ذخیره آب مورد خطر واقع شد. آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود، تا فصول قلعه تل و قشله های قلعه منهدم گردید. ملیشه ها انگلیس ها را ترك گفتند و از تل خارج شدند. بالاخره قوای انگلیسی تاب نیامد دست از جنگ کشید و بیرق تسلیم برافراشت. مهاجمان افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند و یا نخواستند بشوند پس هجوم دوام کرد و سپاه و افسران انگلیسی از دروازه دیگر قلعه فرار کردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده و بیرق افغانستان را بر فراز آن برافراشتند.

غبار از این روایت خویش این گونه نتیجه می گیرد: در حالیکه قوای فاتح افغانی قلعه مهم تل را در دست داشته و کوهات و پیشاور را تحت تهدید قرار داده بود و قوای افغانی می توانست به يك حرکت جناحی در پیشاور بیفتد و سپاه خیبر انگلیس را معدوم و هردو کناره دریای سند را زیر پای استعمار امپراتوری به توده آتش تبدیل نماید ولی این چنین نشد؛ زیرا پایتخت کابل بدون مشوره با قوماندانان محاذات جنگ، بدون مشوره با مردم افغانستان خواهش

متارکه دولت انگلیس را پذیرفته و به قوماندانان خود در تمام محاذات جنگ امر تخلیه مناطق مفتوحه و عقبنشینی از سرحدات را صادر کرد. لهذا سپاه فاتح افغانی خواهی خواهی رجعت کردند و نقاط مهمی که با خون مردم و عسکر افغانی فتح شده بود دوباره (به شمول قلعه جنگی تل) به دست دشمن افتاد؛ زیرا پشت جبهات افغانی یعنی دولت مرکزی و دربار معناً متزلزل بود.

او میخواست بگوید که اگر امان الله خان ترسو و سازشکار نمی بود، نادر خان که قلعه تل را در اختیار داشت می توانست با يك حمله پیشاور را بگیرد و تمام نیروی انگلیس را نابود کند. ...  
روایت فرهنگ از جنگ تل با یادداشت های ظفر حسن آیبک مطابقت دارد. خاطرات ظفر حسن به عنوان يك مسلمان مجاهد، با صداقت و بی طرفی (۴) به رشته تحریر در آمده و وی اطلاعات روشن و دقیق از جریاناتی که خود در آن حضور داشته است به خواننده عرضه می دارد.

آیبک در خاطرات خویش در نبرد تل از بی سر و سامانی اردوی افغانی، کمبود مهمات (که حتی برای يك توپ نیز به قدر کافی مهمات در اختیار نبود) بی اعتمادی جنرال محمد نادر خان به زیردستانش و عدم آموزش نظامی اردوی افغانی پرده برمی دارد. وی در مورد جنگجویان قبایلی جدران و منگل که دکان های بزازان بازار تل را غارت کرده و بعد بدون درگیر شدن با نیروی انگلیس به سوی خانه های خویش روان بودند، سخن می گوید که نادر خان اموال غارت شده را از آنان گرفته آتش می زند و از عدم اطاعت سربازان از اوامر نادر خان سخن می گوید.

وی می نویسد ... : روز دیگر توپ های هوتزر جرمنی بر بالای پیل ها بار شده به سنگر رسانیده شد. سپهسالار مرحوم برای من گفت بر اساس همان خریطه بی که در " متون " آماده شده است فاصله میان این سنگر و قلعه تل را محاسبه نمایم. من با رجوع به خریطه فاصله را با مایل و گز گفتم. سپهسالار گفت آنرا به متر تبدیل نمایم زیرا که فاصله انداخت (برد) این توپ به اساس متر محاسبه شده است و توپچی ها از عملیه تحویل بصورت کل بی خبر بودند و نمیتوانستند به اساس خریطه فاصله دو محل را تعیین نمایند. توپ در يك کوه و دور از دید دشمن در موضعی جای داده شده بود. از همین رو قلعه تل که هدف گلوله باری بود به نظر نمی آمد و بایست میل توپ از موضع مستور به سوی قلعه دور داده می شد. توپچی این مسأله را هم نمیدانست. از این نا فهمی افسران من دریافتم که سپاهیان افغان در وقت آرامی، تعلیم رزمی ندیده اند، بخصوص در مورد تعلیم توپ کاری صورت نگرفته است. حتی افسران وظیفه رزمی خویش را نمیدانستند. از همین رو سپهسالار مرحوم شخصاً توپ را به قلعه تل نشانه گرفت و آتش کرد. مرمی توپ درست بر قلعه اصابت کرد و چون دقیقاً اندازه گیری شده بود، اولین گلوله بر کدام قلعه اصابت کرد. باروت و توده های که ذخیره شده همه آتش گرفت و از قلعه ستونی از دود سپاه به آسمان بلند شد. مجاهدین با دیدن این وضع به قرار گاه گرد و نواحی شهر که هنوز هم در تصرف انگریزها بود حمله کردند. لشکر از دیدن این منظره از خوشی در جامه نمی گنجید. چند گلوله دیگر نیز به سوی قلعه آتش شد. چون باروت و گلوله آن اندک بود و امید آمدن مهمات از کابل نبود از همین رو فیر آن توقف داده شد... بنابراین بر خلاف آنچه غبار می گوید که " آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود " فقط چند فیرگلوله به قلعه تل صورت گرفت که فقط از يك توپ استفاده شد؛ زیرا مهمات بسیار اندک بود.

تلاش برای فتح قلعه به جایی نرسید و ژنرال محمد نادر خان ظفر حسن را برای مذاکره با انگلیس های محاصره شده با پرچم سفیدی به جانب قلعه می فرستد؛ زیرا او زبان انگلیسی می داند اما آنها حاضر به تسلیم نمی شوند. روز دیگر گلوله باری شدیدی بر روی قلعه صورت می گیرد (هرگاه گلوله اندک بود این گلوله باری شدید از کجا شد؟ سیستانی) اما نتیجه مطلوب به دست نمی آید تا اینکه قوای کمکی به انگلیس ها میرسد و بمباران های هوایی شدت میگیرد. با عقب نشینی نامنظم قوای افغانی بسوی متون این نبرد پایان میگیرد. شام ۲۷ می فرمان امیر امان الله خان از کابل میرسد که انگلیس ها استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته اند. در فرمان بعدی خبر داده شد که دولت افغانستان نیز پیشنهاد انگلیس ها مبنی بر عقب نشینی قوایش به فاصله بیست میل از سرحد را پذیرفته است.

مژده ادامه میدهد: آیبک جنگ تل را يك شکست برای افغان ها میداند که فقط از خوش شانسی سپهسالار محمد نادر خان با رسیدن دستور متارکه از کابل این شکست پنهان شد. آیبک مینویسد: از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست درانظار مردم رنگ فتح و پیروزی را بخود گرفت و بر عزت او افزود. اگر فرمانده سپاه انگلیسی اندکی از جرأت کار می گرفت و يك قطعه عسکری را به تعقیب ما می گماشت نه تنها به مرز افغانی میرسد بلکه پیشروی هم میتوانست؛ زیرا لشکر افغانی از تل عقب نشینی کرده و به پناه گاهی آمده بود که هفت روز قبل به عزم حمله بر تل از آن روانه شده بود. بناءً شاید تا گردیز هیچ مقاومتی در برابر شان صورت نمی گرفت. مژده می افزاید که: می بینیم که برخلاف سخن غبار نه قلعه تل فتح شده بود و نه امکانی برای حمله به قوای انگلیس حتی در همان منطقه تل وجود داشت چه رسد به حمله به پیشاور. آیا این خود به معنی تحریف تاریخ به نفع نادر خان نیست؟ توجیه بردار نیست اگر بگویم غبار نادانسته مرتکب این اشتباه شده است. اگر او خود شاهد جنگ تل نبود، جنگاوران این نبرد در دسترسش بودند. (۱)

## دیدگاه من در مورد این روایت:

از این نوشته آقای مژده استنباط می‌گردد که او در فهم از تاریخ و چگونگی ارائه رخدادهای تاریخی بدون سبک و سنگین کردن اسناد و روایات و سره کردن راست از دروغ، بیشتر بر خاطره نویسی های خارجی ها اتکا میکند تا تاریخ های معتبر ملی. از نظر من روایت حسن آیبیک در مورد شکست و فرار افغانها از جبهه تل آمیخته با دروغ و اضافه گوئی است، زیرا اگر نیروهای افغان در جبهه تل تا این حد ترسو می بودند که تا گردیز فرار کرده و عقب خود را نبینند، پس انگلیس ها به اصطلاح افغانی "گوه" خوردند که حاضر به متارکه جنگ شدند. آخر چرا انگلیسها با وجود عقب زدن نیروهای افغان از پشت دروازه های تل و آمادگی برای حمله برجلال آباد، دست از بمباردمان بیشتر گرفتند و با عجله نماینده دولت افغانستان سردار عبدالرحمن خان را از دهلی خواستند و مکتوب متارکه را به او سپردند و او را بسواری اسپ بکابل فرستادند تا جواب مکتوب متارکه را دوباره از کابل با خود بیاورد و بعد خانواده خود را از پشاور تسلیم شود؟

اینکه آقای "مژده" به بحواله یک پاکستانی، می‌خواهد ثابت نماید که نادرخان در جنگ تل از نزد انگلیسها شکست خورده است، پس به این پرسش پاسخ بدهد که چرا انگلیسها حاضر به متارکه جنگ گردیدند و شرط گذاشتند که اگر افغانها ۲۰ میل از نقاط متصرفه درجنگ به عقب بروند حاضرند مذاکرات صلح را با جانب افغانی آغاز کنند؟ یک قوت غالب هیچگاهی حاضر به عجز و پیش کردن دست صلح به دشمن شکست خورده نمیشود. اگر پیشنهاد صلح از جانب افغانها صورت می‌گرفت آنگاه این دلیل که افغانها در هیچ جبهه یی برانگلیسها پیروز نشده اند قابل مکث و حتی قبول بود ولی اکنون که می بینیم انگلیس ها این پیشنهاد را کرده اند و نادرخان هم در نامه نهم جون ۱۹۱۹ به امان الله خان از جبهه پکتیا اطمینان میدهد که ما سه چند خاک از دست داده در سمت مشرقی را در جبهه جنوبی تاوزیرستان بدست آورده ایم، و اگر از سید و شصت رگ انسان یک رگ هم خون غیرت داشته باشد باید این شرط متارکه را (۲۰ میل عقب نشینی از محل تحت تصرف) قبول نکند، دلیلی محکمی است که نادرخان دارای روحیه کاملاً فاتحانه و وطن پرستانه است و ما هیچ نشانه بزدلی و فرار و شکست وی را از این نامه احساس نمیکنیم بلکه به این پی می بریم که وی در جبهات تل و وانه و پیواروزیرستان به پیشرفت های ناپل شده بود و از یک موضع فاتح سخن میزند. در چنین وضعیتی است که انگلیسها مجبور شده بودند تا خود مسئله متارکه جنگ و مذاکره را به جانب افغانی پیشنهاد کنند. (رک: به مقاله اسنادی که چشم اندازی تازه به جنگ استقلال می بخشد، در پایان این نقد)

به نظر من، این گزارش آیبیک، یک خوش خدمتی محض برای اولیای انگلیس است تا اگر در آینده با افغانها درگیر شوند، از آنها ترسی نداشته باشند، بلکه میتوانند افغانها را تا پشت خانه های شان به عقب برانند، ولی انگلیس ها بهتر از حسن آیبیک به روایات جنگی افغانها آگاهی داشتند و جنگ های اول و دوم با افغانها درسهای خوبی بود که هنوز از یاد نبرده بودند. بنا برین با وجود عقب نشینی مؤقت افغانها از محاذ تل، انگلیس ها جرئت تعقیب قوتهای افغانی را بداخل خاک افغانستان نداشتند.

واقعیت این است که جنگ سوم افغان و انگلیس در ماه می ۱۹۱۹ که شروع موسم گرمای هنداست انگلیس ها را به هراس انداخته بود، زیرا عواملی چون:

- ۱- طبیعت آرام و غیر قابل تحریک مردم هند برای جنگ ،
  - ۲- خستگی عساکر انگلیس از جنگ جهانی اول،
  - ۳- تحریکات ملی گرایان و انقلابیون هند علیه انگلیسها،
  - ۴- شورش قبایل سرحدی علیه انگلیسها به تحریک امان الله خان،
  - ۵- باز شدن جبهه چهارم جنگ در چترال، برهبری میرزمان خان کنری و عبدالوکیل خان نورستانی
  - ۶- برسمیت شناختن استقلال افغانستان از سوی بلشویکها قبل از آغاز جنگ سوم با انگلیسها،
  - ۷- اقدامات دیپلماتیک امان الله خان برای دوستی با بلشویکها و فرستادن هیئتی بریاست محمدولی خان به مسکو ،
- همه سبب شده بودند که بریتانیا را نسبت به نتیجه جنگ به هراس بیندازد و می بایست بریتانیا هرچه زود تر مسئله متارکه جنگ با افغانها را مطرح کند.

من یک افسر نظامی یا کارشناس مسایل نظامی نیستم، ولی میتوانم تصور کنم که در پیروزی یا شکست یک جبهه در نبرد متعارف، سه عنصر بسیار تعیین کننده است. این سه عنصر، یکی عنصر زمان است ، دیگری عنصر مکان و سومی عنصر شرایط است. هر یکی از این عناصر در پیروزی و شکست یک عملیه جنگی میتواند فوق العاده موثر و تعیین کننده باشد. در جنگ تل ، در روز ۲۶ می چنانکه آیبیک روایت میکند، نادرخان شخصاً محل نصب توپ را در بلندی کوه تعیین و اولین مرمی توپ را خودش بسوی قلعه تل شلیک میکند که آن مرمی به ذخیره مهمات دشمن اصابت مینماید و شعله های آتش از قلعه ببالا میرود و چند مرمی دیگر نیز بر قلعه حواله میکند. همزمان با بالا رفتن شعله های

آتش از قلعه نیروهای ملیشائی افغان که بیشتر تحت هدایت پیر و مرشد خویش شمس المشایخ عمل میکردند، بر بازار تل یورش بردند و محتویات دکانهای آنرا به عنوان غنیمت غارت کردند، این همان چیزی است که مجاهدین تنظیمها نیز در حمله بر شهر خوست در سال ۱۹۹۰ و بعد در سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ در شهر کابل بر مواضع همدیگر انجام می دادند و این سنت غنیمت گیری همراه با غارت و چپاول منطقه مفتوحه از ارکان جهاد اسلامی است.

اما آنچه به شرایط جنگ ارتباط میگیرد، شرکت طیارات بمب افکن انگلیس برای کمک به قوتهای محصور خود در قشله نظامی تل است که بزودی چهره جنگ را عوض میکند. گفته میشود ده ها طیاره بمب افکن مواضع نیروهای افغانی را هم در تل و هم در جلال آباد و هم در کابل بمباران میکنند و تلفات سنگینی را بر نیروهای افغان وارد مینمایند. در چنین هنگامه ئی نمیتوان با تفنگ دهنپیر یا چره ئی به استقبال بمباران طیارات دشمن رفت و دم از مردانگی و شجاعت زد، در چنین شرایطی مردانگی و هوشیاری ایجاب میکند تا جان نیروهای رزمی را نجات داد و برای یک موقع دیگر خود را آماده نبرد کرد. جنرال محمد نادرخان هم همزمان خود را از ضربات مرگبار دشمن نجات داد و بشمول شمس المشایخ و حسن آیبک چاره بی جز عقب نشینی نداشت.

مؤلف کتاب "نبرد افغانی استالین" در این مورد مینویسد: "فرایزر - تیتلر - سفیر پیشین انگلیس در کابل، در خاطرات خود ارزیابی دقیقی از اوضاع در نوار قبایل «آزاد» پشتون پس از آغاز جنگ با افغانستان داد: «کنترل بریتانیا بر نوار مرزی طی چند روز ناپدید گردید». این بود که زمینه مساعدی برای آغاز تهاجم سپاهیان افغانی به هند بریتانیایی فراهم آمد. تصرف پیشاور، هدف اصلی فرماندهی افغان بود که تنها با کمک لشکرهای قبایل مرزی که شمار شان به ۲۰۰ هزار ستیزه جو می رسید و از جمع آنان هشتاد هزار تن با تفنگ های مدرن چند تیر مجهز بودند، عملی بود. این کاملاً بسنده بود تا بر ارتش بریتانیا یک رشته ضربات جدی زد. از این رو، لرد چلمسفورد - نایب السلطنه هند بی درنگ پس از آغاز به اقدامات رزمی در مرزهای هند و افغانستان، به روس کیپل - کمیسار ارشد [ایالت] مرز شمال باختری (غربی) فرمان داد: «از پخش پول صرفه نکنید. محض برای این که جلو شورش قبایل گرفته شود.»

در پی آن گریز گروهی پشتون ها از دسته های «تفنگداران خبیر» آغاز گردید. افریدی ها نمی خواستند در برابر هم قبیله بی های خود بجنگند. پس از چندی از ۱۲۰۰ سرباز تنها کمتر از ۲۰۰ تن نزد انگلیسی ها ماندند که هر آن آماده گریز بودند تا با تفنگ در دست به شورشیان بپیوندند. سپاهیان افغانی با همکاری افریدی ها بدون مانع به نزدیک دژ بریتانیایی لندی کوتل رسیدند و استیشن پمپ آبرسانی را که به پادگان (تهانه) انگلیسی در خبیر آب آشامیدنی می داد، تسخیر کردند. در گرمای ۶۰ درجه بی و به دلیل نبود آب آشامیدنی، در میان سپاهیان انگلیسی بیماری کولرا واگیر شد. فرماندهی بریتانیا می دانست که بایسته است هر چه سریع تر افغان ها را از خبیر بیرون راند. مگر هیچ کاری از دستش بر نمی آمد. چون سپاهیان را به گونه عاجل برای سر کوب شورش که به پختگی رسیده بود، در پیشاور نیاز داشت. "نبرد افغانی استالین، ص ۳۹)

و اما اینکه آقای مژده میگوید: "اگر او (غبار) خود شاهد جنگ تل نبود، جنگوران این نبرد در دسترسش بودند."

بدون شبه رزمندگان نبرد تل در دسترس غبار بودند. غبار که خود در هنگام جنگ استقلال جوان بیست ساله و از اعضای جنبش مشروطیت دوم بود و به رخدادهای جنگ استقلال مثل هرافغان دیگر علاقمند بود تا چگونگی جنگ را بداند و آنرا ثبت کند، بدون شبهه حقیقت نبرد تل را از زبان یکی نه که از زبان چندین تن شنیده و بعد آنرا ثبت تاریخ خود کرده است. علاوه گزارش هایی که از جنگ تل بکابل میرسد در اخبار امان افغان چاپ میشد و این بهترین ماخذ برای غبار بوده میتوانست. لیست نامهای افسران و صاحب منصبان با تعداد قطعات نظامی شان در جبهات و ذکر اسامی سران قومی با تعداد جنگجویان شان به تفریق قبایل مختلف و نامهای روحانیون معروف در جنگ سوم نشان میدهد که غبار مواد و مصالح تاریخ خود را از رجال سهیم در جنگ بدست آورده است. البته یکی از شاهدان عینی جنگ تل حضرت فضل محمد مجددی (شمس المشایخ) بود، و به نظر میرسد که غبار روایت جنگ تل را از زبان شمس المشایخ که شخصیت با اعتبار روحانی بود برگرفته باشد، زیرا که در جلد دوم تاریخ خود به این موضوع اشاره کرده مینویسد: "سپه سالار محمد نادر در جنگ تل میدان را گذاشت و می خواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسبش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادر خان گفت «الساعة مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک به حمله مبادرت میکنند.» شمس المشایخ گفت از این چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبوراً بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند. معهذاً در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را به دشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید. " (۲)

در کتاب "نبردافغانی استالین" گزارش آریانفر، به ارتباط جنگ تل آمده است: "به تاریخ ۲۷ ماه می ۱۹۱۹ محاصره تل از سوی ارتش نادر خان آغاز گردید. خالفین - تاریخ نویس سرشناس شوروی می نویسد: «رخنه ناگهانی ارتش افغانستان و چریک های قبایل از طریق کوه های سلیمان همه سیستم نقاط اتکایی بریتانیایی را در شمال باختری (غربی) هند به



مرز شکست رسانیده بود. کرم و تورغای (تورگی)، سپین وام و میرانشاه به افغان ها تسلیم شدند. تل که منبع آبرسانی آن قطع شده بود، در آستانه سقوط قرار گرفته بود». فرماندهی انگلیس به بسیار دشواری توانست به تاریخ یکم جولای ۱۹۱۹ محاصره تل را در هم بشکند. در روز بعد انگلیس و افغانستان آتش بس کردند و مصالحه امضاء نمودند. (بخش چهارم)

وقتی یک جوان افغان این مقاله آقای مژده را که مبتنی بر خاطرات حسن ایبک هندوستانی است بخواند وبعد روایت تاریخ غبار را از نظر بگذراند، حتماً دچار مضمه و سردرگمی خواهد شد که کدام یک از این دو روایت درست است؟ برای ما افغانها غبار به عنوان یک عنصر روشنفکر و وطن پرست و یک مورخ آگاه نسبت به حسن ایبک هندوستانی که هیچگاهی مورد خشم و غضب انگلیس قرار نگرفته است رجحان دارد. (با در نظر داشت اتهام حمایت انگلیس از نادرخان و برقرار ساختنش بجای امان الله خان، ودوستی محکم حسن ایبک با نادرخان و نشر نامه های دوستانه وی عنوانی ایبک در کتاب حسن ایبک میتواند شک و شبهه خواننده را نسبت به ایبک خلق کند). بنابراین سخنان غبار را محض بخاطر اینکه از شجاعت و جانبازی افغانها در جنگ تل در تحت سرکردگی جنرال محمد نادرخان سخن گفته است، تحریف تاریخ گفتن نادرست است و ظاهراً از کینه توزی برخی افراد نسبت به نادرخان ناشی میشود، نه اینکه مرحوم غبار در بازتاب و تصویر رخداد جنگ تل به نفع نادرخان گزافه گوئی کرده باشد. غبار تاریخ خود را کم از کم سی و پنج سال بعد از مرگ نادرشاه، در زمانی منتشر کرد که تمام دوران بندیگری و تبعید و فشارهای سیاسی را سپری کرده بود (۱۹۶۷). و در دولت ظاهرشاه نیز هیچ وظیفه دولتی و یا مقام اعزازی نداشت. بنابراین غبار را از لحاظ اندیشه های سیاسی و مناعت نفس و غرور فردی با استاد خلیلی و کشکی ورشتیا و امثال شان مقایسه کردن خیلی بی انصافی و دور از بصیرت سیاسی است.

علاوتاً حسن ایبک در کتاب خود، از جنبش مشروطیت در افغانستان و نقش سراج الاخبار در بیداری جوانان و تشکل روشنفکران افغان هیچ ذکر نمیکند و تنها از آزادی خواهان هندی مقیم کابل و تشویق و ترغیب آنها در بدست آوردن استقلال سیاسی افغانستان سخن میراند. ایبک از اشتراک حضرت شوربازار فضل محمد مجددی و نقش او در بسیج مریدان خود برای جهاد با انگلیسها که در میان قبایل جنوب و بخصوص اقوام غلجائی سلیمانخیل چشمگیر بوده است، هرگز ذکر نمیکند، در حالی که وی همچون یک روحانی پرنفوذ حیثیت مشاور و همکار بزرگ سپهسالار نادر خان را در جنگ تل داشت و نقش مثبت او در جنگ استقلال قابل یاد آوری است. به همین خاطر اعلیحضرت امان الله خان وی و برادرش فضل عمر را مورد نوازش و قدر دانی قرار داده علاوه بر دادن القاب بزرگ روحانیت (شمس المشایخ و نور المشایخ)، موازی سیصد جریب زمین دوفصله آبی باغی را در کوهدامن بطور عطیه به آنها بخشید. علت این فرو گذاشت چیست؟ کسی که خود را آگاه از اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان می شمارد، خموشی اختیار کردن یا بی تفاوت ماندن در مورد جنبش مشروطیت در آن برهه از تاریخ کشور و یاد نکردن از خدمات شمس المشایخ، این گمان را در انسان زنده میکند که او بطور عمدی از این شخص و آن جنبش نام نبرده است و این عیب و خلاء بزرگ این کتاب بشمار میرود.

در اینجا بطور نمونه از قول غبار وضعیت جنگی یکی از محاذات جبهه جنوب را از نظر میگذرانیم تا دیده شود که چقدر تفاوت است میان طرز دید مرحوم غبار و طرز دید حسن ایبک هندوستانی- پاکستانی؟

### تصویری از احساسات ملی مردم جنوبی بقلم غبار:

"وقتی که سپهسالار محمد نادرخان در ۲۴ اپریل ۱۹۱۹ وارد شهر گردیز شد، و عزم رزم با دولت انگلیس را آشکار نمود، در سرتاسر پاکستان غریب عمومی برخاست و جنبش مردم شروع شد. موکب قوماندانان افغانی در خط عبور و تمام جبهات با فریاد های هزاران شلیک تفنگ و صدای طبل و نای مرد و زن استقبال میشد. بینندگان احساس میکردند که اعلام جنگ با دولت انگلیس در منزلت جشن عروسی در بین این مردم قهرمان احساس میگردید. این بود که هزاران مرد مسلح از تمام مناطق پاکستان، احمدزائی، طوطاخیل، منگل، جدران، جاجی، چمکنی، تنی، خوست، احمدخیل، حسن خیل، هاشم خیل، خروتی و هزاران نفر قهرمان گمنام دیگر که تاریخ به ضبط نامهای شان قادر نشده بیرق ها بستند و در میدانهای جنگ حاضر شدند. این احضار به جنگ عمومی چنانکه در جهان معمول است از طرف دولت و از صنوف ردیف و احتیاط وزارت جنگ و یا قرعه و حواله رسمی نبود و هم طوریکه معمول است اسلحه و آذوقه این سپاه از طرف دولت پرداخته نشده بود. این احضارات به حرب عمومی از مختصات و مشخصات ملی افغانستان بوده و هست که در طی تاریخ برای حفظ آزادی و طرد تجاوز اجنبی نشان داده اند. این تنها در داخل حدود رسمی افغانستان نبود، بلکه در سرتاسر اراضی افغان نشین تا سواحل سند عین طوفان هیجان ملی در حالت مد و طغیان و اسباب هراس امپراتور انگلیس گردیده بود. ۱۶ هزار مرد مسلح که ۱۱ هزار تفنگ عصری هم داشتند از مردم مسعود، ۷ هزار جنگ آور از مردم وزیر، ۱۲ هزار نفر از مردم اورکزی برهیری مجاهد معروف ملامحمود آخندزاده و هزاران نفر افریدی و خیبری و توری و غیره در سرتاسر جبهه شرق در مقابل دشمن خارجی برای مبارزه ایستاده بودند. سپهسالار افغانی تا ۱۴ می ۱۹۱۹ در بالا حصار گردیز برای تنظیم نقشه جنگ متوقف بود. در همین مدت خبر قطع

مناسبات دولتین افغان و انگلیس را در ۹ می گرفت. و در ۱۴ می به استقامت جبهه جنگ عزیمت کرد. همین وقت بود که قبل از آغاز جنگ اطلاع گرفت که جنگ آوران مسعود به قتلۀ جنگی سروکی حمله کرده و ۷۵ اشتر حمل و نقل انگلیسی را اغتنام کرده اند. متعاقباً مردم تنی با انقطاع خطوط تلگرافی انگلیس پرداخته و دسته های گوریلائی مردم ۲۲۰ شتر غله دار دشمن را ربودند. دیگر جنگ ملی شروع شده بود. مردم مسعود در ۲۰ می قلعه جنگی وانا را با قشون انگلیسی محاصره کردند. در خوست هم مردم تجمع کرده و به استقامت "پیوار" و علی خیل و توجی و گرم پیش رفتند. سپهسالار در متون خوست به پیش کشید و باز به سپین وام رفت و محاذات جنگ را تقسیم نمود. سردار شاه ولیخان با نورالمشایخ (فضل عمرمجددی) در جبهه وزیرستان سوق شد. سردار شاه محمودخان در جبهه پیوار اعزام گردید و خود سپهسالار جبهه تل را هدف قرار داد. (غبار/۷۶۴)

**در جبهه وزیرستان:** ۲۳ هزار جنگ جویان مسعودی و وزیری سرتا سر جبهه وزیرستان را بشکل مجمر آتشی در آورده بودند. تمام مخابرات دشمن با مرکز بنو به استثنای مخابره رادیویی از بین برده شد و ارتباط بین استحکامات و قلعه های جنگی دشمن معدوم و حیوانات آذوقه رسانی به تاراج برده شده بودند. در قشله های نظامی دشمن هزاران نفر ملیشیائی محلی افغانی قیام کرده با اسلحه و مواد محترقه از صف دشمن خارج شدند و از عقب جبهه بردشمن ریختند و تلفات سختی بر قوه نظامی انگلیس تحمیل کردند. انگلیسها در قلعه های مستحکم وانا و سپین وام از ۲۰ می تحت محاصره مسعودی ها قرار گرفتند، دشمن قشله خود را در سپین وام آتش زده فرار کرد. کندک مشر افغانی عبدالقیوم خان و دادمحمدخان لندی داخل سپین وام شدند. در ۲۴ می قلعه بزرگ وانا و سروکی از طرف قوای افغانی فتح شد. و در سرتا سر جبهه وزیرستان شکست در اردوی انگلیس افتاد و سپاه دشمن در ۲۵ می بسرعت عقب نشینی اختیار کرد. در ۲۶ می مراکز نظامی انگلیس در توجی مورد حمله مردم قرار گرفت. دیگر اردوی انگلیس معنویات نظامی خود را باخته بود، زیرا قیام تمام مردم سرحدات و افغانهای سواحل سند و رانده شدن قدرت انگلیسی در آنطرف دریای سند محتمل الوقوع بود. باین سبب بود که قوماندان انگلیسی جبهه وزیرستان معزول و اداره محاذ مستقیماً تحت نظر وزارت جنگ هندوستان قرار گرفت. " (غبار/۷۶۵)

**در جبهه تل،** در ۲۳ می سپهسالار با ده هزار قشون داوطلب و سه هزار عسکر منظم و دو [توپ] هاوتزر و هفت توپ در ۳۰۰ متری سپین وام موضع گرفته بود. این قوا بلادرنگ نقاط حاکم و قصبه تل را اشغال کرد و در ۲۸ می در زیر باران گلوله طیاره های دشمن (در طی همین بمباران طیارات انگلیسی بود که احمد جان خان کمیدان کابلی شهید شد) قلعه جنگی تل را زیر آتش هاوتزر ها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل و چوب و آذوقه قلعه را با استیضای بیسیم و ریل آتش زد. قطعات (سرحدی) دشمن از موضع خود فرار کرد و ذخیره آب مورد خطر واقع شد. آتش باری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود، تا فصول قلعه تل و قشله های قلعه منهدم گردید. ملیشیایی ها انگلیس ها را ترک گفتند و از تل خارج شدند. بالاخره قوای انگلیسی تاب نیاورده دست از جنگ کشید و بیرق تسلیم برافراشت. مهاجمان افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند و یا نخواستند بشوند پس هجوم دوام کرد و سپاه و افسران انگلیسی از دروازه دیگر قلعه فرار کردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده و بیرق افغانستان را بر فراز آن برافراشتند. " (غبار/۷۶۷)

در مورد فتح قلعه تل آبیگ برخلاف گفته های غبارسخن میگوید آقای مژده قول وی را سند گرفته مدعی است که عبارت تاریخ را تحریف کرده است!؟

می توان گفت که درک آقای مژده از تاریخ و پدیده های تاریخی بسیار ابتدائی و در حد یک مبصر سیاسی است و در آن سطحی نیست که بتواند شانه بشانه نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ بزند و یا تاریخ او را زیر سوال ببرد.

عمده ترین پیام آقای مژده در این مقاله به مردم افغانستان اینست که افغانها در جنگ استقلال در هیچ جبهه بی برانگلیس ها پیروز نشده بودند، پس آنچه غبار از رشادتهای مجاهدین افغان در جنگ تل در مقابل انگلیس ها بیان کرده، دروغ و گزافه گویی است ولی آنچه را حسن آبیگ (هندوستانی) گفته است درست و قابل باور می باشد. در واقع آقای مژده میخواد پیام بدهد که ملت افغان در مدت ۹۰ سال گذشته به ناحق از استقلال خود تجلیل بعمل آورده است، در حالیکه کدام پیروزی قابل تجلیل نداشته است؟ **(خوشا بسعادت ملت افغان که بالاخره چنین مورخی را نصیب شد که تاریخ استقلال را برای شان از نو رقم زد!؟)**

حال وقتی یک جوان افغان در برابر طاق ظفر پغمان ویا مینار استقلال قرار بگیرد، واین جمله را درپای منار مذکور بخواند که: "به یادگار ورود کامیابی یگانه مجاهد وطن دوست ملت خواه جناب محمدنادرخان سپهسالار که عموم ملت افغانستان حقوق آزادی خود را به قوه شمشیر این مرد دلیر از انگلیس در سال ۱۲۹۸ شمسی حاصل نمودند، بنا نهاده شد." با خود چه فکر خواهد کرد؟ آیا فکر میکند که پدران و نیاکانش مردمان ترسو و دروغگو بودند و نام آنها شهیدایی که در مینارهای یادگار وطاق ظفر حک شده اند، و با زبان حال میگویند:

« شهیدان ظلم فرنگیم ما بخون وطن لاله رنگیم ما »

به تجلیل و یاد کردن نمی ارزند یا فکر خواهد کرد که نه خیر آقای مژده با این نوشته اش خنجر به سینه تاریخ و افتخارات تاریخی وطن زده است تا دل دشمنان افغانستان را شاد سازد؟ آری آقای مژده با این نوشته خود دل دشمنان وطن را شاد کرده است. **باقی دارد.**